

## مقام دین در عالم تمدن

قبل از بیان منظور خوب است بدو بدانیم وقتی که کلمه تمدن را بزبان میآوریم مقصود ما چیست؟ بنا بر این میگوئیم: هر گاه مفهوم وسیع کلمه را در نظر بگیریم، مجموع اوضاع و احوالی را که صنایع، و حرف، و ادبیات و فلسفه، و علوم طبیعی بتوانند در ضمن آن زمینه مساعدی برای نشو و نما داشته باشند تمدن مینامیم. اینجا نکته ایست که توجه بآن ضرورت دارد، و آن این است که نیروهای ذهنی انسان دارای عوامل فعالی هستند که همیشه منتظر فرصت میباشند، تا خود را آشکار سازند، ولی عدم مساعدت محیط و اوضاع اجتماعی، مانع از بروز آن میشود. محیط اجتماع (صرف نظر از اختراعات و اکتشافات) همه نیازمند اصلاحات بیشمار از قبیل ارتباط و همکاری و تعاون مسترین افراد و جماعات است، تا بدان وسیله قسمتی از حوائج مدنی مرتفع شود، و عبارت دیگر از لحاظ تمدن در زمینه حیات اجتماعی توسعه حاصل شود. علاوه بر این برای انجام منظوری که مورد اشاره است بطور اطلاق محیط سالم، امنیت جانی، امنیت مالی و بالاتر از همه آرامش خاطر و نشاط و به تعبیر دیگر اصل امیدواری در حیات ضرورت دارد. حقیقت امر اینست که مهمترین عوامل برای اجرای منظور همانا نکته اخیر است، که سایر ضروریات تمدن را تولید میکنند و همان است که میخواهیم در باره آن بحث کنیم.

نخست بایستی متوجه این نکته باشیم که انسان مخلوقی است متفکر و موجودیست مدنی، و شایستگی آنرا دارد که همیشه این نیرو را بصورت فعالی حفظ نماید.

بدبختانه و آدمی باضعف و عجزیکه دارد، همینکه در اطراف محیط خودش مطالعه میکند؛ و تصمیم میگیرد که نواقص آنرا مرتفع سازد، و آنرا مصفا و زیبا نماید و عبارت دیگر همینکه سعی میکند اوضاع و احوال اجتماعی را بهبود بخشد، و تمدنی ایجاد کند، احساس میکند که حوائج طبیعی و مادی وی بقدری زیاد و گوناگون است، که دیگر نمیتواند نیروی فکری و ذهنی خودش را در ناحیه معنوی که بیشتر جنبه حیاتی دارد صرف نماید. توجه باین حقیقت نأسف آوراست، که انسان با همه نیرومندی و ابتکاری که دارد، هر دقیقه

تحت فشار عوامل طبیعی از قبیل امراض - حوادث - مرگ ، و همچنین تحت فشار عوامل سوء اخلاق ، از قبیل عداوتها ، بی عدالتیها ، سنگریها - غارتگریها و امثال آن واقع است . و این عوامل سوء همیشه فضای فکر و ذهن را تاریک نموده و بالتبیین روح را که منبع تراوش تمدن است ؛ در مضیقه میگذارد .

با حفظ این مقدمه ؛ تحقیق موضوع بدین نتیجه منتهی میشود که مادامیکه نور افکنی قوی با تابشی خارق العاده و فوق الطبیعه منطقه تاریک حیات ما را روشن نسازد برای پیشرفت تمدن زمینه مساعدی بوجود نخواهد آمد - اینجا است که وظیفه دین بعمل خواهد آمد .

حالاً که بحث ما باینجا کشید میگوییم : هر وقت از طرف انسان در زمینه نشر تمدن کوشش قابل توجهی بعمل آمده مسبق بیک نحو نهضت قوی و جنبش شدید روح دینی بوده است ، که در او پدید آمده است تصور میکنم ژرف مازینی Joseph Mazzini

متفکر بزرگ ایتالیائی است که با محققین و علمای تاریخ مبارزه میکند و میگوید : « اگر بتوانید حتی یک نمونه فعالیت اجتماعی یا ادبی را بمن نشان دهید که منبع آن جنبش دینی نباشد . »

در میان اینهمه عوامل معرو و افشاء که ما را در حیات طبیعی و زندگی مادی فرا گرفته ، همه فعالیتهای ادبی یک فکر ، یک امید شیرین ، یک معنی جاوید و لایزال ، در انظار ما تجسم میدهد ، که حیاط را برای ما گوارا میسازد و این همان موهبتی است که فقط دین بانسان اعطا میکند بنا بر این بنا توجه باین قسمت تمجیبی ندارد که متفکر بزرگ انگلیسی Dean Inge اعلام میکند و میگوید : با کمال تأسف در ادبیات جدید انگلیسی آیت قطعی و نشانی نوهدی مطلق ، آشکار و نمایان است .

هر گاه ادبیات ملتی را مظهر افکار آن بدانیم ( و باید هم بدانیم ) میتوانیم بگوئیم : تمام اروپا امروز در محرومیت و یأس زندگی میکند ، و از تنها اساس امیدواری ادبی یعنی عقیده مذهبی بی نصیب است هر چند اطلاع مادر تاریخ بشر خیلی محدود است ، با اینحال آنچه من حیث المجموع جریان تاریخ بنا نشان میدهد . این است که آنچه امروز اتفاق میافتد در گذشته مکرر اتفاق افتاده است و حقیقت اینمعنی را در طول سلسله زمانی که علم تاریخ آنرا روشن میکند میتوان یافت

پیغمبر بزرگوار اسلام کسی است که ، دریچه واقعی تاریخ وجود انسان را در سکره زمین باز میکند و در عین حال همان شخصیت است که مؤسس مدنیت جدید شناخته میشود و تمدن حاضر

دنیاله همان مدنیتی است که حیاط شخص مقدس او منشاء و مبداء آن است دنیا میداند که اولین منظور و مهمترین وظیفه او تهییج استعداد دینی مردمی بود که در حال پأس و حرمان ، و عجز مطلق زیست مینمودند ، و در قاموس عالم حیات بمرده شبیه تر بودند ، تا بزنده . کافرترین ملت میان ملل کافر جهان ، و از نظر دینی فاسدترین افراد بودند ، با اینحال همین عربها بودند که نیروی قویترین نهضت های مذهبی بآنها داده شد . و جهان را بدانوسیله تکان دادند و در عین حال اولین دروس و علوم فیزیک و شیمی یعنی دو رکفی را که اساس تمدن جدید بر آن مبتنی است آنها تدریس کردند . این نکته قابل توجه است که اگر مسلمین فیزیک و شیمی را با اروپائیان آموختند از ارائه دورنمایی از دین خودشان نیز خودداری نکردند ، باین دلیل که ، قیام بر علیه اقتدار نامحدودی که با پدمی آن بود مجاز شدن مردم کم سواد برای خواندن و فهمیدن انجیل ، امواج عظیمی هستند که از تلاطم دریای دموکراسی و انقلاب نیروهای برهان دین مقدس اسلام برخاست با اینکه نیروی این امواج برای اروپا نسبت به قدرت عظیمی که در منبع هیجان آن وجود داشت ناچیز بود . معذک شدیدترین و قویترین عکس العمل روحانی را در اروپا بوجود آورد

اروپائی که از دورانی بید بافگری محدود در قید بت پرستی . میزیست همینکه مسیحیت را در آغوش کشید ، تحت تأثیر او را دو عزائم و طلسم های کشیش کاتولیک مات و مبهوت ، دوچار خوابی روحانی شد ، و از این لحاظ شعور واقعی و حس روحانی آنها دیگر نتوانست فرصتی بدست آورده ، و با شخصیت روحانی پیدا روزنده ای مواجه گردد . فقط نهضت پروتستان از طرف این نژاد فعال بوسیله اولین کوشش زمینه را مساعد نمود که با چنان شخصیتی تماس حاصل نماید در نتیجه این جنبش اذهان و افکار متوجه این حقیقت شد که شخصیت مسیح علیه السلام شخصیت الهامی است ، و با همه قشرهایی که فرهنگ مرموز و مبسأ آمیز مسیحیت آنروز بخود گرفته بود ، از مجرای انجیل مستقیماً میتواند با حضرت مسیح تماس حاصل کند . از اینجاست که اهالی از امروز به بعد مستقیماً با عقیده ای که مورد الهام است نزدیک میشوند . اروپائی بر اثر این فکر اولین دفعه بجای تئوریهای کلیسیا که دوباره ذات مسیح علیه السلام گفته میشود ، از مجرای تاریخ و کتاب بسا یکنفر مرد خدا ، به تعبیر روشن تر با یکی از انبیاء عظام مواجه میشود . بدیهی است همین مقدار توجه برای یک ملت زنده که واجد نیروی ابتکار و هنرمندی قوی است ، کافی است و همین مقدمه بود که رنسانس را بوجود آورد .

هر چند مارتین لوتر شخصاً بر انگیزته خدا نبود، با اینحال ژرمن را با یکنفر رهبر روحانی و پیشوای مقدسی بنام مسیح ناصری علیه السلام مربوط ساخت، در نتیجه جامعه مسیحیت با ارتباط بمنبع الهام، از حقیقت آن بهره‌مند گردید و متعاقب آن نهضت‌های ادبی نیرومندی بوقوع پیوست. چیزیکه مسلم است این است که شعور دینی این نژاد فعال در هیچ تاریخی قبل از آن اینقدر هیقانه تهییج نشده بود. علاوه بر این هر چند مسلمین از لحاظ سیاسی سقوط کرده بودند ولی از نظر روحی سیر حیات خود را ادامه میدادند و در ضمن تماسی که با مسیحیان داشتند عقیده دینی حیات را (که بدون آن حصول هیچ مدنیته‌ای امکان ندارد) به مسیحیان انتقال میدادند. با عطف توجه به مقدمه‌ای که در صدر این مقاله بیان شد می‌گوییم:

ناحیه فنا پذیر حیات یعنی جهان مادی بقدری در زندگی ما ظلمت تولید میکند که با توجه بحسب ذات، هر چند از محرکات و عوامل نهائی استمداد جوئیم، و بهر اندازه فعالیت بروز دهیم و هر اندازه غلبه بر نفس نشان دهیم و از تمام معانی مربوط بحسب فداکاری که جهان تمدن بما ارث داده است استفاده کنیم نمیتوانیم بعنوان موجودی متفکر همه اطراف و جوانب حیات را مستقلاً مصفا و زیبا سازیم. تصور میشود محتاج بذکر نیست که ریختن شالوده تمدن و نگهداری آنچه اندازه حس نوع پرستی و فداکاری لازم دارد. بالعکس هر گاه بنیان حیات بر اساس حب ذات و مصالح شخصی استوار شود، عالیترین درجه حیات همان خواهد بود که بزندگی حیوانی تعبیر میشود، و نتیجه آن همین است که حیات خودمان را در فنای دیگران بدانیم، چیزیکه هست تسلیم شدن باین عقیده باتمدن سازگار نیست، بلکه بقای تمدن مستلزم آن است که هر فردی با دیگران و برای دیگران زندگی کند بیشتر از آنکه برای خود اروپای پروتستان این معنی را از دو راه کسب نمود:

اول از طریق ارتباط روحی با مسیح ناصری علیه السلام.

دوم از طریق ارتباط و تماس اجتماعی با مسلمین.

هر گاه فرضیه کلیسیا در باره خدایی مسیح فکر اروپائی را مغدوش نمیکرد، بایستی اثر اولی بیشتر و نافذتر میبود، ولی عامل دوم در اصطکاک روحی مداخله نمود و اثر بیشتری بخشید تا جائیکه نقیصه اولی را نیز جبران نمود. هر چند مسلمین در میدان سیاست و اقتصاد شکست خورده بودند لیکن از نظر ادبی در اروپائیان نفوذ کردند، این نحوه نفوذ مکرر در جریان تاریخ رخ داده، و نیازمند آن نیست که دوباره آن بحث بیشتری بعمل آید بارزترین نمونه‌های آن عبارت است از نفوذ یونان مغلوب‌آدر روح رومیان غالب، و نفوذ

روم مغلوب در روح فاتحین وحشی ، و در تاریخ اسلام نمونه روشن آن موضوع نفوذ مسلمین در روح، ترکهای غالب است . با توجه باین سابقه میتوانیم بگوئیم : مادامیکه مسلمین تحت عنوان حزب دینی زندگی میکردند ، با همه سوء انضباط و بی ترتیبیها ، تمدنی که حرارت ایمانی شان بآنها نیرو ، داده بود ، با رونقی تمام جلوه داشت ولی متأسفانه طولی نکشید که دیگر آن حزب دینی زائل شد ، و طبعاً جلوه تمدن آن از بین رفت ، تا اینکه بر اثر حوادث قرن نوزدهم منجر بقنا و اضمحلال گردید .

هر گاه کسی باین حقیقت توجه کند ، ملت ظهور بهران حاضر برای تمدن غرب آشکار خواهد گردید ، و مسلم خواهد شد از روزیکه مغرب زمین بابتکارات و هنرمندی خودش تکیه کرد ، ناگزیر بود در راه زوال بیفتد که هم اکنون در آن رهسپار است . این موضوع نباید مورد تمجب شود که چرا يك ملتی موجد و حامی افکار روحانی باشد ، و ملت دیگر آنرا از اولی استقراض کند ، و مورد استفاده قرار دهد ، و بر اساس آن تمدنی بسازد ، و نیز بنساید اینطور نتیجه گرفت که در چنین صورتی عمل دومی بزرگتر و مهمتر از عمل اولی است .

حقیقت امر این است که اسلام در طی چندین قرن سه نحو جلوه داشته است باین معنی که بدو بانیروی شدیدی از روحانیت ولی بدون تمدن و فرهنگ مادی ظهور نمود ، پس از آن بصورت تمدن مادی درآمد و جنبه اولی را از دست داد ، و بالاخره عظمت جهانش را باخت و سپس به منبع و مبدأ ارث روحانی خودش بازگشت نمود ، و باین فکر افتاد که جنبه روحانی دین را بیشتر از سایر جنبهها رعایت کند ، و بهمان مقدار اکتفا نماید ، و بحفظ میراث روحانی خویش پردازد و از آن مایه تسلیت و امید بگیرد ،

ممکن است این تسلیتی که بآن اشاره کردیم در نظر مردمان متجدد مادی عصر حاضر که تحت سیطره ماده قرار گرفته اند غریب آید ولی آنها بی خبرند که اشخاصیکه جنبه روحانی اسلام را حفظ کرده اند تمام تمدن مادی را نسبت بروحانیت مانند زباله ای ناچیز می انگارند . از طرف دیگر ما معتقدیم که اگر مردم تمدن مادی معاصر ، از منبع زلال روحانیت يك قطره بچشد ، برای بدست آوردن کوچکترین سهمی در محیط روحانیت ، حاضر خواهد شد همه دارائیش را بفروشد تا يك لحظه در آن مقام جای گیرد .

دنباله بحثی که در میان داشتیم ، اضافه مینمائیم که ، نمونه های انقلاب دینی که بر فعالیت های ادبی سبقت گرفته بیشمار است ، ولی نباید این نکته را

از نظر دور داشت که همه آنها از يك نوع نیستند ، باین معنی که پاره‌ای اصیل هستند ، مانند طلوع اسلام که فرهنگی اساسی و عمومی برای جهان انسانیت آماده نمود . و برخی فرعی و کسبی که مردم با قسمتی از آن و برای مدت کوتاهی لباس میگیرند .

نهضت برهوساماج در هندوستان که با نیروی فکراجاه ( رام موهان روی ) انجام گرفت ، و عقاید مشرکانه هندو را بریشه توحید بازگشت داد ، نمونه‌ای از نوع دوم است .

توضیح این بحث محتاج به نگارش مقاله جداگانه‌ای است ولی بطور اختصار میگوئیم:

اشخاصی هستند که شخصیت راجه موهان روی را در این نهضت دینی بر شخصیت مارتین لوتر برتری میدهند و میگویند دامنه اصلاحات این مرد از محیط اصلاحات لوتر وسیع تر بود .

**بهر حال راجه عقیده یگانه پرستی و احترام بهمه پیهمبران را مبنای اصلاحات خویش قرار داد و هیچکس در این موضوع شک ندارد که این دو اصل متعلق بدیانت اسلام است .**

منظور اینست که راجه با اتکاء باین دو اصل اساسی توانست در مقابل عقیده تثلیث و سبیل الحاد که هر دو از منان اروپا است مقاومت ورزد و بالتبجیه در افکار توده وسیعی از هندو تأثیر عمیقی ایجاد نمود ، که بر اثر آن انقلاب مذهبی بزرگی بوجود آمد و بالاخره همین مقدمات منتهی بظهور رجالی فکور مانند **تاتگور** شد ، و ناحیه بنگال از لحاظ تنور فکر منبت شکوفه‌های ادبی و علمی زیادی گردید .

همینکه دامنه این بحث را توسعه دهیم باین نتیجه میرسیم که تمدن امروز جهان مدیون جنبش دینی اصلی است که از چهارده قرن پیش سرچشمه گرفته و محصول فکر عمیقی است که در نتیجه عزت و انزوای در غار (حرا) نضج گرفت و بوسیله صدائی رسا در امواج هوا طنین انداز گشت و بالاخره بصورت شعار مقدسی بگوش عالمیان رسید که فرمود .

قو لوالله الا الله تلهروا

بطوریکه قبلا متذکر شده‌ایم باید حقیقت را اذعان کرد که هر گاه ملتی مبدع فکر روحانی شد ، لازم نیست خود بانی کاخ تمدن یا نگهبان آن نیز باشد اینمندی حتی در جریان اجتماع محسوس و آشکار است زیرا مبینیم در میان هیچ ملتی پیشوایان روحانی نمیتوانند عهده دار هر دو وظیفه باشند ، بلکه هر دو



از جمعیت تخصصی وظیفه خاصی هستند.

حاصل گفتار اینکه ما چه بخواهیم مدنیت را حاضر یا روشی تازه نگوییم و چه بخواهیم تمدنی جدید ایجاد کنیم باید بنگریم به مردمی را بدست آوریم که بتوانند بصیرت روحانی حیات را، که ملازم عالم وجود است، و سلسله انبیاء عظام آنرا در عالم انسانیت پاری گذاشته اند، بما بازگشت دهند، و این همان میراثی است که ما جمعیت مسلمین وارث قانونی آن هستیم، و متأسفانه از لحاظ اینکه تماس خودمانرا باقرآن، یعنی کنجینه گرانهای فرهنگ الهی، و مخزن ادب انسانیت، از دست داده ایم فعلا مالک آن نیستیم.

در هر صورت وظیفه ایجاد نیروی بصیرت روحانی یعنی شالوده ریزی تمدن جدید یا باصطلاح تأسیس مبنای عهد نوین، بر عهده ما مسلمین است، و آن نیز منحصر در افلام و ابلاغ پیام قرآن مجید است که گفت:

و جعلناکم امة وسطاً لتکونوا شهداء علی الناس کما یکون الرسول علیکم شهیداً.

کلمه شهید که در آیه مبارکه بکار رفته و بمعنی گواه است، بر شخصی تطبیق میکند که نظرش را از طریق تجربه و تحقیق اعلام میکند. ما مسلمین هنگام ادای هر نمازی از فراز ملبونها مناره و مآذنه بتمام جهان اعلام میکنیم که ما شاهد وجود خدای متعال هستیم. (بجارت دیگر همانطور که پیغمبر معظم از روی تجربه بوجود ذات باری تعالی پی برده. ما نیز وجود خدا را از روی تحقیق و تجربه اذعان میکنیم. همینکه این موضوع بعنوان حقیقی ثابت و مسلم تلقی گردید آنوقت مسئله تمدن بشر خود بخود حل خواهد شد.

## اشرف مخلوقات

تعبیر عالم حکایت میکند و دانه شبنم را در ادبیات اروپایی خوانده اند یا نه؟ اما یقین میتوان گفت که افکار آدمی یعنی موجودی که خود را فوق همه و همه چیز را برای خود میداند، در مقابل این دنیای بیکران دست بالائی از توهمات همین موجود پست زبون در باره قطره ناچیز شبنم ندارد.

از کجا که همانطور که دانه ناچیز شبنم در مقابل حرارت الکی به دریای عظیمی تبدیل میگردد، بیچاره موجودی ضعیفتر از خود یعنی میکران را در زوایای خود فرو برد روزی یباید که این کره خاکی مایه در مقابل حرارت کرات حرارت نای این خدای بی پایان به یک توده غباری تبدیل نشده و برای ابد به خواب و خیال مثنی مردمان زبون خود خائمه نهد!

ترجمه از فرانسه